



تقویم تاریخ

رخداد

■ آغاز جنگ روسیه و ژاپن به علت اختلافات مرزی، منجر به پیروزی ژاپن (۱۹۰۴ میلادی)
■ سرنگونی دولت عبدالکریم قاسم در عراق با کودتای عبدالسلام عارف (۱۹۶۳ میلادی)
■ آغاز عملیات والفجر ۸ در جنگ ایران و عراق، معروف به نبرد فو، منجر به گذشتن نیروهای ایرانی از روند رود و فتح جزیره فو (۱۳۶۴ خورشیدی)
■ رژه همافران نیروی هوایی و خواندن سرود در مقابل امام خمینی (ره) رهبران انقلاب، روز نیروی هوایی (۱۳۵۷ خورشیدی)

طلوع

■ **دانیل برنولی** - فیزیکدان و ریاضیدان هلندی تبار سویسی، فعال در زمینه‌های فرمول‌های مختلف ریاضی (۱۷۰۰ میلادی)
■ **ژول ورن** - نویسنده و فعال در سبک علمی-تخیلی، شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی، صاحب آثاری چون: بیست هزار فرسنگ زیر دریا، سفر به مرکز زمین، دور دنیا در ۸۰ روز (۱۸۲۸ میلادی)
■ **جیمز دین** - بازیگر آمریکایی و از ستاره‌های هالیوود، نقش آفرین در فیلم‌هایی چون: شش‌شنبه شورش‌ی بی‌دلیل، غول (۱۹۳۱ میلادی)

غروب

■ **پتر کروپوتکین** - جانورشناس، جغرافی‌دان، انقلابی، نویسنده، نظریه‌پرداز در رشته تکامل، اقتصاددان و فیلسوف آنارشینست روس (۱۹۲۱ میلادی)
■ **جان فون نویمان** - ریاضیدان آمریکایی مجاری‌ال‌اصل، از عوامل اصلی طراحی و ساخت نخستین کامپیوتر جهان به نام انیاک (۱۹۵۷ میلادی)
■ **هالدور لاکسنس** - نویسنده ايسلندی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۵۵ میلادی، خالق آثاری چون: مردم مستقل، فرزندان طبیعت، زیر کوه مقدس (۱۹۹۸ میلادی)

قاب کوچک



این آقای خوش تیپ کسی نیست جز کره محبوب جولیان آستاز بنیان‌گذار سایت افشاگر ویکی‌لیکس که از پشت شیشه سفارت اکوادور در لندن جنب و جوش خبرنگاران و ماورای آن‌ها می‌کند. آستاز از ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲ به عنوان پناهنده در سفارت اکوادور زندگی می‌کند. او از سوی دستگاه قضایی سوئد به آزار و اذیت یک زن متهم شده و پلیس انگلستان در صدد بازداشت اوست. آستاز بارها تاکید کرده مشکلی برای رفتن به سوئد و متاکمه ندارد اما همه نگرانی‌اش این است که آن‌ها او را تحویل آمریکا دهند. واشنگتن آستاز را ترو ریست می‌داند. عکس: پیکر نیوکولاس / Reuters

نگاه

جاده خاکی رفتن در جاده قدیم

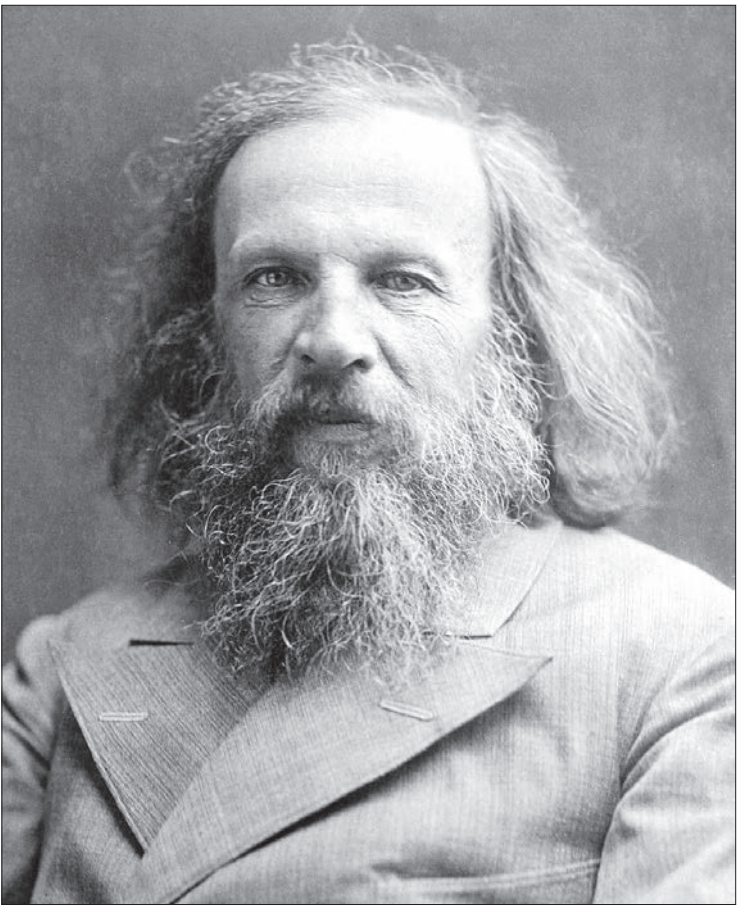


ابراهیم عمران

مدرنی که زیست می‌کند (باردار شدن عروسی در دوره نامزدی و طبیعی برخورد کردن بهرام و پدر بزرگ) چرا بایستی کرداری چنین داشته باشد؟! به راستی با وجود دختری در خانه که رفتار و پوششی مدرن و منحصر به مناطق خاص دارد و پسر این چنین، پذیرش این «آکت»‌های روی اعصاب غیر قابل باور است. بحث بر سر اتفاق افتاده نیست که در جای خود نشان از بودن آن در جامعه است؛ صحبت از واکنش فردی است که نمادی از جامعه و وزن امروز را ناخودآگاه یک‌دیگر می‌کند و این تصور از بستری می‌آید که کارگردان با عناصری آن را در ذهن تماشگر می‌پروراند. به واقع قصه‌های رتال و داعیه «زن موردستم» در دل فیلمنامه‌های که به نحوی فضای موجود جامعه است، چرا باید تا این حد زن را الکن و بی‌دست و پافرض کند؟ هر چند فیلم می‌خواهد این را نشان دهد که جامعه پدیری چنین نقشی از زن نمی‌تواند باشد ولی با دست خود آن قشر از بانوان پیگیر را نیز از خود دور می‌کند. این گونه رفتارهای متجاوزانه در اجتماع نسبت به زن وجود دارد و چرا باید از سویی نگاهی مدرن به زن داشت و از سویی دیگر او را فرد خرده پیرنگ‌ها در کلیت فیلم که تا انتها مشخص نشد برای چه بوده‌اند و اگر نمی‌بودند چه اتفاقی می‌افتاد؟ مثل حسن کارگر خانه و یا مهر داد و مهر برادر و خواهر مینو. خانم حکمت نگاهی آوانگارد پیرامون مسائلی روز دارند ولی از ایشان بعید بود تا این اندازه داستانی بنویسند که بارها و بارها گفته و نوشته شده و به تصویر درآمده است. محصل این فیلم و حرف پنهانش هر چه بوده به «جاده خاکی» رهنمون می‌شود و راه‌حلی آریه نمی‌دهد؛ دست کم برای سازنده‌اش که از ایشان و طرز نگاهش برداشت‌های دیگری می‌شود.

فوکوس

۱۸۴ سال پیش، پسر ابراهیم هاشتم فوریه ۱۸۳۴ میلادی، دمیتری مندلیف، شیمی‌دان شهیر روس در شهر توپولسک به دنیا آمد. مندلیف پایه‌گذار جدول تناوبی عناصر شیمیایی موسوم به «جدول مندلیف» است. او به وسیله این جدول توانست وجود تعداد زیادی از عناصرهای کشف نشده را پیش‌بینی کند. مندلیف ترتیب قرار گرفتن عناصرها در جدول بر پایه افزایش عدد اتمی آن‌ها در یک ردیف (تناوب) قرار داد تا به این وسیله شیمیایی عناصر به صورت گروهی (عمودی) تکرار شود. او همچنین منشأ پیداایشنفت را مورد بررسی قرار داد و در ساخت اولین پالایشگاه نفت در روسیه کمک کرد. مندلیف توجه اهمیت مشغولت نفت شده بود و این تعبیر معروف‌ها را اوست که: «سوزاندن نفت به عنوان سوخت همانند برافروختن اجاق گاز با اسکاتس است.»



نفس عمیق



محمود محرای

استاد بزرگ به همراه تعداد زیادی از شاگردان خود صبح زود عازم معبدی در آنسوی کوهستان شدند. ساعتی که راه رفتند، به تعدادی دختر و پسر جوان رسیدند که در کنار جاده مشغول استراحت بودند. دختران و پسران کنار جاده وقتی چشمشان به گروه آنها افتاد، مستخرشان کردند و برای هریک از اعضای گروه اسم حیوانی را گذاشتند و با صدای بلند این اسمی ناشایست را تکرار کردند. استاد سکوت کرد و هیچ نگفت. وقتی شبانگه گروه به آنسوی کوهستان رسیدند و در معبد شروع به استراحت کردند، استاد بزرگ در جمع شاگردان سوالی مطرح کرد و از آنها خواست تا اثر گذارترین خاطره این سفر یک‌روزه را برای جمع بازگو کنند. تقریباً تمام اعضای گروه، مسخره کردن سبک‌های جوانان کنار جاده را به شکلی بازگو کردند و در پایان خاطره، از این عده به صورت جوانان خام و

گذر از بندهای نامریی

ساده‌لوح یاد کردند. استاد تبسمی کرد و گفت: «شما این جوانان را از صبح با خود حمل کردید و در تمام مسیر با این اندیشه کلنجار رفتید که چرا در آن لحظه واکنش مناسبی را از خود ارایه ندادید؟! شما همگی از این جوانان با صفت ساده‌لوح و خام یاد کردید اما از این نکته کلیدی غافل بودید که همین افراد ساده‌لوح و بی‌ارزش تمام روز شما را هدر دادند و حتی همین الان هم بخش زیادی از فکر و خیال شما را اشغال کرده‌اند. اگر حیوانی که وسایلی ما را حمل می‌کرد، توسط آفساری که به گردنش انداخته شده بود، طول مسیر را با ما همراهی کرده، آن جوانان نیز با یک ریسمان نامریی که خود سرازنده آن بودند، در تمام طول مسیر به شما وصل بودند. بارها و بارها خاطره صبح و تک‌تک جملات را مرور کنید و آن صحنه‌ها را برای خود بارها در ذهن تکرار کنید. شما با ریسمان نامریی که دیده نمی‌شود، ولی وجود داشت و دارد، از صبح با جملات و کلمات آن جوانان بسازی خورده‌اید. آن قدر اسیر این بازی بودید که هدف اصلی از این سفر معرفتی را از یاد برده‌اید. من به جرأت می‌توانم بگویم که آن جوانان از شما قوی‌ترند؛ چرا که با یک

انسان و مار

مرد به شغل خارکنی مشغول بود و هر روز کاسه‌های شیر به عنوان ناهار می‌نوشید. یک روز پس از کار به قصد خوردن شیر آمد، اما دید ماری دارد شیر را می‌خورد. مار پس از خوردن شیر به لانه خود رفت و با یک سسکه طلا به دهان برگشت و آن را در کاسه خالی شیر انداخت. مرد فردا دوباره شیر آورد و باز ماجرای مار تکرار شد. به این ترتیب مرد، هر روز برای مار شیر می‌آورد و یک سسکه می‌گرفت، تا اینکه خانواده او ثروتمند شدند. روزی مرد راهی سفر شد و به پسرش سفارش کرد که هر روز یک کاسه شیر برای مار ببرد. پسر چند روز این کار را کرد اما یک روز با خود فکر کرد: «این دفعه مار را می‌کشم و تمام سسکه‌ها را لانه او بر می‌دارم.» فردای آن روز وقتی مار می‌خواست به لانه برود پسر، با سنگی به مار حمله کرد. سنگ دم مار را کند و مار نیز در دفاع از خود پسرک را انبیش زد و مار هلاک کرد. مرد از سفر برگشت و ماجرا را فهمید. پسر کاسه شیری برداشت و به ملاقات مار رفت، اما مار شیر را نخورد. مرد از او عذرخواهی کرد و مار در جواب گفت: «تا مرادم، تو را پسر یاد است ادوستی من و تو بر یاد است.»

زندگی فقط کلمه نیست، جز کلمه هم چیزی نیست

عرفان بهارلو



بی‌وقفه و جنون آمیز دانش آموزی به نام لیلیا آرش به او می‌شود. لیلیا دختری است که از نظر دیگران از خود راضی، افسرده، منزوی و البته دختری با آرزوهای بزرگ است. این تنها ماجرای عاشقانه این نمایشنامه نیست، ولی قطعاً پرشورترین آنهاست. فرهاد کاتب درباره فعل تحقیق می‌کند، درباره زندگی، درباره دنیایی که افعال از آن رخت برمی‌سند. او تصور دنیایی را دارد که افعال از صرف زبانی به کنش تبدیل بشوند، ولی به یک‌باره با لیلیا روبرو می‌شود که فعل محض است، یک توده پر از انرژی و قوه محض زندگی. می‌فهمد که نظر پاتش فقط یک جور فلسفه‌بافی شاعرانه بوده است و او هیچ‌گاه آماده ذوب شدن در این فعل نبوده است. او نمی‌تواند لیلیا را تحمل کند. او نمی‌تواند فعل را تحمل کند و این جاست که وزن سنگین کلمه روی شانه‌های او ویلا سنگینی می‌کند و راه آنها از هم جدا می‌شود؛ مثل دوسر یک پارو خط که هیچ‌وقت به هم نمی‌رسند.

یکی دیگر از شخصیت‌های نمایشنامه شیوا پر توتی است. او دبیر ادبیات است و از نامزدش جدا می‌شود تا با فرهاد ازدواج کند. ازدواج این دو نفر طولانی‌ترین رابطه‌ای است که بین شخصیت‌های این نمایشنامه ایجاد می‌شود، ولی اثر گذارترینشان نیست؛ چرا که لیلیا مثل فعل صرف‌نشدن‌های است که مدت‌ها پس از مرگش در جان و ذهن همه آدم‌های قصه وجود دارد. پس از گذشت سال‌ها همه همچنان به او فکر می‌کنند و فرهاد را در مرگ او مقصر می‌دانند. محمد رضایی‌راد در نمایشنامه «فعل» کلمه‌ها را بر میکروسکوپ می‌برد و به خواننده این فرصت را می‌دهد که به آن نگاه دقیق‌تری بیندازد. زبان امکان گشایش تمام وجود ما را ندارد و این نمایشنامه تلاشی است برای گشایش تمام وجود کلمات. نمایشنامه «فعل» شطحیاتی در دستور، نوشته محمد رضایی‌راد، از سوی نشر بیدگل، در ۹۹ صفحه و با قیمت ۱۰ هزار تومان منتشر شده است.

ماه‌ی تابه کوچک

عروس جوانی به عنوان شام برای شوهر تازه دامادش، سوسیس درست می‌کرد. اما پیش آنکه سوسیس را برای سرخ کردن داخل ماهی تابه بگذارد، سسرو ته آنها را با چاقو می‌زند و وقتی شوهرش دلیل این کار را از او پرسید، تازه عروس جواب داد که مادرش همیشه سوسیس را به همین صورت سرخ می‌کند. روز بعد عروس و داماد در خانه مادرزن میهمان بودند و تازه داماد این موضوع را با او در میان گذاشت و علت را جویا شد. مادرزن شنای بالاندخت و گفت که مادر خودش هم همیشه همین روش را برای سرخ کردن سوسیس به کار می‌برد. بالاخره تازه داماد، این سوال را با مادر بزرگ همسرش در میان گذاشت. مادر بزرگ جواب داد: «چون ماهی تابه من کوچک است و سوسیس درسته در آن جای نمی‌گیرد!» نتیجه اخلاقی: الگوهای زندگی خود را با دقت انتخاب کنید!